

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شرح عیون اخبار الرضا علیه السلام

استاد سید جعفر سیدان

مدرسه تابستانی حوزه علمیه خراسان

(حرم مطهر رضوی - دانشگاه رضوی، مدرسه میرزا جعفر)

جلسه (۸)

۱۴۰۲/۰۵/۲۲

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

«عَنِ الْفَتْحِ بْنِ يَزِيدَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَدْنَى الْمَعْرِفَةِ قَالَ الْإِقْرَارُ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا نَظِيرَ لَهُ وَ أَنَّهُ مُثَبَّتٌ قَدِيمٌ مَوْجُودٌ غَيْرُ فَقِيدٍ وَ أَنَّهُ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.»^۲

در ارتباط با حدیثی که قرائت شد و عنوان بحث مان بود به عنوان یک بحث کلامی، بخش اول حدیث تذکر داده شده به اینکه خداوند متعال یگانه است و شبیهی و نظیری برای او نیست، در ارتباط با این مسئله به عرض رسید که نسبت خداوند متعال و خلق و کائنات به تعبیر دیگر، چه نسبتی است؟ آنچه گفتیم از مدارک و حیانی استفاده می شود و از عقل هم همین معنا را می توان نتیجه گرفت این است که خدا و خلق هیچ گونه شباهت و سنخیت با یکدیگر ندارند، سنخیت به معنای اشتراک در حقیقت، نه به معنای اصل ارتباط، در این مورد روایات

۱- سوره اخلاص: آیات ۱ تا ۴ .

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱/ص ۱۳۳ باب ۱۱ باب ما جاء عن الرضا علی بن موسی عليه السلام من الأخبار فی التوحید

مربوطه خوانده شد در خود کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام و گاهی هم از کتب دیگر که به خوبی این حقیقت مستفاد است، و تضادی با عقل که خدارد خیر بلکه عقل هم همین معنا را می رساند که گفتیم، و مطلب دوم این بود که نسبت در ارتباط با خدا و کائنات سنخیت به معنای اشتراک در حقیقت باشد، عبارات متعددی هم از نهاییه و غیر نهاییه که نص در این مسئله است و یا قریب به نص است نیز قرائت شد، و در ارتباط با استدلال های مربوط به سنخیت از نظر عقلی چهار استدلال به عرض رسید و پاسخ داده شد، استدلال های نقلی برای سنخیت مورد صحبت بود، یک دلیل نقلی گفته شد که آیه شریفه ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۳ و پاسخش هم داده شد.

ادله نقلیه برای سنخیت

حال آیه دوم از ادله نقلیه ای که بیان شده، بعضی به صورت سؤال بیشتر من برخورد کردم تا اینکه به خصوص از این آیه استفاده شده باشد که ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۴

که یکی از عزیزان هم یک روزی به صورت سؤال چند آیه را مطرح کرده بودند یکی همین بود. استدلال به این آیه مشخص است که قرآن کریم فرموده است وقتی ما آدم را خلق کردیم و او را یک وجود خاصی بوجود آوردیم و سوئیه آدم را و نفخت فیهِ من روحی، دمیدم در آدم از روح خودم، پس من روحی گفته

۳- سوره اسراء: آیه ۸۴.

۴- سوره حجر: آیه ۲۹.

شده، بنابر این سنخیتی دارد به اینکه گفته شده روحی، روح من خدا پس سنخ خداست در آدم دمیده شده، پس بنابر این روح می شود سنخ خدا و در آدم دمیده شده، پس مسئله سنخیت برقرار است.

پس این را هم گفتیم در ضمن همان سؤالاتی که قبلاً گفته شده بود، که مشخص است اگر ما به ظاهر آیه بخواهیم بگیریم با اصل قطعی مکتب وحی که خداوند لم یلد است، لم یولد است تجزیه بردار نیست، مرکب نیست، با این اصل قطعی منافات دارد و چون با این اصل قطعی منافات دارد پس بایستی توجیه بشود و قبل از اینکه کسی توجیه بکند در خود مدارک و حیانی یعنی در روایات فراوان و معتبر آمده است که این اضافه، اضافه تشریفی است نه اینکه تجزیه ای در ارتباط با خداوند و ترکیبی باشد، خدا روحی دارد و روحش هم قابل تجزیه است و قابل تقسیم شدن است، خیر با این اصل قطعی منافات دارد باید تأویل بشود، تأویلش هم در خود روایات آمده، که اضافه، اضافه تشریفی است، این کلمه ای که الان عرض کردم بد نیست در ذهن مان باشد، اگر در مکتبی یک اصل قطعی مسلم داشتیم در آن مکتب اگر چنانچه مطالبی آمده بود که با آن اصل قطعی مسلم سازگار نبود، یا مردود است و یا تأویل می شود، اگر سندش معتبر نباشد و قابل رد باشد که مردود است، اگر چنانچه خیر سندش معتبر باشد مثل اینکه خود قرآن باشد باید حتماً تأویل برده شود، که مثالی هم که معمولاً گفته می شود یکی ﴿جاء ربک﴾ هست و همچنین در قیامت اینچنین است که ﴿ألی ربهنا ناظر﴾ باز آنجا هم خدا دیده می شود نیست الی رحمة ربهنا ناظر، و

امثال ذلک، اینجا هم نیز چنین معنا شده است که اضافه تشریفی است، پس این استدلال هم کسی در ذهنش اگر باشد که به این آیه شریفه بخواهد برای سنخیت استدلال کند به این صورت پاسخ داده می شود.

استدلال سوم برای سنخیت یک حدیثی است که این حدیث با توجه به صدر و ذیلی که دارد ممکن است از آن استفاده سنخیت شود، حدیثی است که از حضرت باقر علیه السلام نقل شده، و حدیث در کتاب شریف توحید صدوق صفحه ۱۷۱ آمده است، «قال يا جابرُ كانَ اللهُ وَ لا شَيْءٌ غَيْرُهُ»^۵ خدا بود و چیزی نبود «وَ لا مَعْلُومٌ وَ لا مَجْهُولٌ» هیچ چیز نبود «فَأَوَّلُ ما اِبْتَدَأَ مِنْ خَلْقِ خَلْقُهُ أَنْ خَلَقَ» اول چیزی که خلق کرد در ارتباط با کائنات چیست؟ «فَأَوَّلُ ما اِبْتَدَأَ مِنْ خَلْقِ خَلْقُهُ أَنْ خَلَقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ خَلَقْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَعَهُ» پیامبر را خلق کرد و ما را خلق کرد «مِنْ نُورِهِ وَ عَظَمَتِهِ» از نور خودش از عظمت خودش «فَأَوْفَقْنَا أَظْلَةَ خَضِرَاءَ بَيْنَ يَدَيْهِ» ما بودیم مکث کردیم «حَيْثُ لا سَمَاءَ وَ لا أَرْضَ وَ لا مَكَانَ وَ لا لَيْلَ وَ لا نَهَارَ وَ لا شَمْسَ وَ لا قَمَرَ» این موجودات هم نبودند «يَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنا» نور ما از نور رب منفصل شده است «كُشْعاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ» مثل شعاع نور خورشید از خورشید «نُسَبِّحُ اللهَ تَعَالَى وَ نُقَدِّسُهُ وَ نَحْمَدُهُ وَ نَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ» کیفیت استدلال مشخص است، «يَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنا كُشْعاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ» خیلی زمینه استدلال قوی است که معلوم می شود سنخیتی در کار هست، مثل شعاع خورشید در ارتباط با خورشید، این عبارت نشان دهنده

۵- بحار الأنوار (ط - بيروت): ج ۵۴/ص ۱۶۹ تحقیق فی دفع شبهة

سنخیت است بین خداوند متعال و نور پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السلام، این استدلال مشخص است، تقریر استدلال عبارت به گونه ای است که از این عبارت استفاده می شود سنخیت بین خداوند متعال و نور پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام، در جواب آن در آن مجموعه ای که قبلاً جمع کردم اینجور گفتیم که صرف نظر از سند حدیث، که حدیث از نظر سند ضعیفی دارد، با صرف نظر از سند حدیث گفته می شود که خیر این روایت هم دلالت بر سنخیت ندارد، بخاطر اینکه همان اول حدیث دارد که «کان الله و لا شیء غیره» خدا بود و هیچ چیز نبود، «ثم خلق» اینها را، اینها را خلق کرده، پس وقتی اینها را خلق کرده، اینجور شد که ذات مقدس غنی بالذات و این هم مخلوق خدا، یعنی فقیر بالذات، موجد اند، مسئله ایجاد است، نه مسئله تطور و تشوّن و تشکیک، ایجاد کرده، فرموده خَلَقَ، پس اول حدیث نص در این است که اینها مخلوق اند، موجد اند، حال که مخلوق اند و موجد اند بالنتیجه که نمی شود سنخ حضرت حق باشند، فقیر مطلق با غنی مطلق نمی شود که مسانخت داشته باشد، پس اول حدیث با کلمه خَلَقَ این مطلب را رسانده، بنابر این در خود حدیث توجه به این جهت داده شده، حال این عبارات چه می شود که «يَفْصِلُ نُورُنَا مِنْ نُورِ رَبِّنَا كَشُعَاعِ الشَّمْسِ مِنَ الشَّمْسِ» حال با همان اصلی که عرض کردم اصل قطعی در ارتباط با مراجعه به مدارک و حیانی این است که خداوند متعال خلق کرده است همه کائنات را لا من شیء، این یک اصل مسلم است، اساس خلق، بر اساس خلقت من شیء نیست، یعنی یک چیزی بود خدا برداشته آن را دست کاری کرده، و در آن صنعت بوجود آورده،

تصریح عبارات که سه بخش می کنند، خلقت من شیء، که غلط؛ خلقت من لاشیء، یعنی من العدم که عدم را تبدیل کرده باشد، عدم عدم است تبدیل به چیزی نمی شود، فقط یک مورد در آن دعای شب ماه رمضان خوانده می شود معمولاً «خلق من العدم» داریم بقیه همه اش نفی آن است که خلق من شیء نیست، خلق من لاشیء هم نیست بلکه خلق لا من شیء است، یعنی ایجاد کرده، پس خلقت من شیء را در حدیث دارد غلط است، خلقت من لاشیء یعنی عدم زمیننه باشد غلط است، بلکه خلقت لا من شیء یعنی چیزی نبود و ایجاد کرد، این در روایات مان اصل محم و مسلمی است، چون اصل محکم و مسلمی است، هر جا که با این اصل منافات داشته باشد باید تأویل بشود و این چون منافات دارد این عبارت کشفاع الشمس من الشمس با این اصل قطعی گفته می شود که منظور تقرب شدید است، قرب شدید است، منظور این است لذا فقط در ارتباط با همین انوار مقدسه هم هست این تعبیر، در ارتباط با اشیاء دیگر نیست، اگر آنچنان باشد که گفته شود بین کائنات و خلق سنخیت است تعمیم دارد، این در خصوص انوار پیغمبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام است، پس منظور شدت قرب است، لذا من در این جوابی که در این مجموعه گفتیم این است که «ان هذه الرواية لاتدل على السنخية بوجه، حيث انه» به اضافه خَلَقَ اول که گفتیم «حيث انه لايمكن ان يكون المراد من انفصال نورهم من نور الله تعالى و كونه كشفاع الشمس من الشمس المعنى الحقيقي، و الا يلزم التركيب» اگر اینجور باشد ترکیب لازم می آید، مرکب باشد خدا، لازمه ترکیب هم جسمیت است این هم به

بدهت عقل و بالاتفاق معنا ندارد، و جسمیت لازم می آید «فیه تعالی بل المراد منه بیان شدة قربهم من الله تعالی و انهم اول ما خلقهم الله و قد ورد فی روایات كثيرة ان الله خالق لا من شیء فلیس المخلوق تنزلاً و ترشحاً له تعالی» در این زمینه روایات و مدارک ضرورت دارد و یک اصل قطعی است و چون یک اصل قطعی است پس این عبارت تأویل می شود به معنایی که به عرض رسید.

دلیل چهارم نقلی هم شبیه به همین حدیث است، جوابش هم شبیه جوابی است که عرض کردم، دلیل چهارم این است که کسی بگوید از حضرت باقر علیه السلام نقل شده در تحف العقول، در بحار الانوار هم هست جلد ۷۵ صفحه ۱۷۵ که «مَنْ اسْتَفَادَ أَحَاً فِي اللَّهِ عَلَى إِيْمَانٍ بِاللَّهِ وَ وَفَاءٍ بِإِخَائِهِ طَلَباً لِمَرْضَاةِ اللَّهِ فَقَدْ اسْتَفَادَ شُعَاعاً مِنْ نُورِ اللَّهِ» هر کسی یک رفیق خدایی پیدا کند و با یکدیگر رفاقت کنند در راه خدا و وظائف رفاقت را رعایت کنند این نوری از انوار خدا استفاده کرده، و «وَأَمَاناً مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ حُجَّةً يُفْلِحُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» روز قیامت هم در رستگاری است «وَعِزّاً بَاقِياً وَ ذِكْراً نَامِياً» منظور این عبارات است «لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ مِنَ اللَّهِ عَزٌّ وَ جَلٌّ لَا مَوْصُولٌ وَ لَا مَفْصُولٌ» مؤمن نسبت به خدا نه موصول است نه مفصول «قِيلَ لَهُ عَ مَا مَعْنَى لَا مَوْصُولٌ وَ لَا مَفْصُولٌ قَالَ لَا مَوْصُولٌ بِهِ أَنَّهُ هُوَ» موصول نیست یعنی او نیست، خدا نیست «وَ لَا مَفْصُولٌ مِنْهُ أَنَّهُ مِنْ غَيْرِهِ.» مفصول نیست یعنی از غیر او هم نیست، پس باز از این حدیث بفهمیم سنخیت را، اینجا هم گفته شده که شاهد همین عبارت «لامفصول منه» است که «انه من غیره فانه يدل على السنخية بين نور الله تعالی و نور اهل البيت» یا مؤمن در مسئله حدیثی که

الان خواندم، جواب هم مثل جواب سابق است، اگر کائنات سنخیت داشته باشند اختصاص به مؤمن ندارد، می فرماید اگر کسی رفیق مؤمن پیدا کرد اینچنین است، اگر کائنات و حضرت حق این سنخیت را دارند مسئله مؤمن تنها مطرح نیست، همه چیز اینچنین است، پس معلوم می شود مقصود چیز دیگری است و آن همین است که یعنی مؤمن شدیداً مقرب به پیشگاه پروردگار است، از آن این شدت قرب استفاده می شود، و الا که تبعیض غلط است اولاً و دیگر لازم می آید تجزیه و تقسیم، و تجزیه و تقسیم در ارتباط با پروردگار به اتفاق ممنوع است، بالتلیجه بایستی چنین احادیثی هر چه باشد تأویل شود. نسبت به استدلال های نقلی هم حدوداً مطلب از این قرار است که به عرض تان رسید.

حال در ارتباط با عبارتی که از المیزان روز گذشته خواندم دقت می فرمائید که گفتیم در المیزان گفتند که سنخیتی نیست بین خدا و کائنات، آنوقت توجه به چن دمطل داشته باشید، این مطلبی که فرمودند در صفحه ۲۰۸ از جزء ۱۳ با این طبعی که در اختیار بنده هست عنوان بحث این بود، «تعقیب البحث السابق من جهة القرآن»^۶ یعنی از جهت آنچه که استفاد از قرآن است بحث را که تعقیب کنیم سنخیت نیست، درست هم هست، یعنی در قرآن مسئله عدم سنخیت است مشخص است که خالق و مخلوق و همه جا دو چیز بودن و مثل نداشتن خدا و امثال ذلک سخت در قرآن مطرح است، پس تعقیب البحث از جهت قرآنی به

۶- المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۱۳/ص ۱۹۴ تعقیب البحث السابق من جهة القرآن

اینجا می رسد درست هم هست، ولی خودشان قبلا فرمودند که از نظر فلسفی سنخیت است بین، توجه به این جهت دادند، حال آن عبارتی که فرمودند سنخیت نیست تکرار می کنیم «فالأشياء بما هي مخلوقة له تعالى أفعاله، و هي تحاكي بوجودها و صفات وجودها وجوده سبحانه و كرائم صفاته و هو المراد بمسائخة الفعل لفاعله لا أن الفعل واجد لهوية الفاعل مماثل لحقيقة ذاته فإن الضرورة تدفعه»^۷ یعنی باز ضرورت مطالب قرآنی، راست می گوید که قرآن هم بر این است که سنخیتی نیست، عبارت بالاترش را هم خواندیم که «و الآية و هي العلامة الدالة من حيث إنها آية وجودها مرآتي فان في ذي الآية»^۸ موجودات آیت خدا هستند فانی فی ذی الآية هستند و غیر مستقل هستند، مشخص است که همین مطلب را بیان کردند از نظر قرآن اما قبلش فرمودند «بحث فلسفی ذکر الحكماء أن بين الفعل و فاعله و يعنون به المعلول و علته»^۹ بین فعل و فاعل یعنی بین علت و معلول «و علته الفاعلة» علتی که موجد هست «سنخية وجودية» حکما گفتند سنخیت وجودی دارد «و رابطة ذاتية» ذات شان رابطه دارد و سنخیتی وجودی دارند «يصير بها وجود الفعل» که بخاطر آن سنخیت این فعل از او سر می زند، «كأنه مرتبة نازلة من وجود فاعله» گویی که مرتبه نازله ای است از وجود فاعل «كأنه مرتبة نازلة من وجود فاعله و وجود الفاعل كأنه مرتبة عالية من وجود فعله» پس یعنی اختلاف شان به مرتبه است، وجود فعل وجود نازل از علت است،

۷- الميزان فی تفسیر القرآن: ج ۱۳/ص ۱۹۵ تعقیب البحث السابق من جهة القرآن

۸- همان.

۹- الميزان فی تفسیر القرآن: ج ۱۳/ص ۱۹۴ تعقیب البحث السابق من جهة القرآن

وجود علت و وجود عالی نسبت به معلول است، پس یعنی سنخیت برقرار است «بل الأمر علی ذلك بناء علی» اصلاً بنای حکمت بر این است که «بناء علی أصالة الوجود و تشکیکه.» اگر کسی قائل شد به اصالت وجود و تشکیک وجود، یعنی یک حقیقت است و مراتب او، یک حقیقت است و درجات او، همچنان که از در هم خواندیم، که از صقع ربوبی تنزل کرده یک حقیقت صقع ربوبی است، تنزل کرده از او مراتب و مدارج وجودی، کما اینکه مبنا بر این است «بناء علی أصالة الوجود و تشکیکه و بینوا ذلك» بعد این را هم بیان کرده و تشریح کردند که اگر اینجور نباشد باید لصدر کل شیء من کل شیء، و بالنتیجه تصریح کردند قبل از این عبارتی که از نتیجه قرآنی گرفته اند که در فلسفه مسئله از این قرار است ذکر الحکما که بین فعل و فاعل و علت و معلول سنخیه وجودیه و رابطه ذاتیه، مبنا هم بر همین است و بعد هم باز تأکید کردند که مرحوم صدر المتألهین هم همین مطلب را به ادق وجه تذکر داده «و قد بین ذلك صدر المتألهین بوجه أدق و ألطف» که این یک مقدار از بحث خارج است، نتیجتاً اینجور شد که می گوئیم آنچه را که در المیزان فرمودند بر اساس مستفاد قرآنی فرمودند که عنوان شان همین است، «تعقیب البحث السابق من جهة القرآن» درست هم فرمودند، از قرآن مسئله عدم سنخیت کاملاً بروز دارد، لیس کمثله شیء هابی که در قرآن هست و ﴿سبحانه عما یشر کون﴾^{۱۰} که در قرآن هست و امثال ذلك که کاملاً بینونت بین خدا و خلق استفاده می شود، درست فرمودند یعنی تناقض بین حرف های شان

۱۰- سوره توبه: آیه ۳۱.

نیست اینجا که فرمودند به عنوان مستفاد از قرآن فرمودند، و جاهای دیگر بر اساس مبانی فلسفی که صحبت کردند همان شده که فرمودند، تا اینجا بحث سنخیت را هم تمام کردیم.

انشاءالله از فردا بحث عینیت که مبحث سوم و آن این است که در مبنای ابن عربی است و من تبعه که خدا و کائنات سنخیت که خیر عینیت دارند، یک حقیقت است و تطور آن یک حقیقت، که از ممد الهمم اول بحث خواندیم برای اشاره به اثبات نسبت از ممد الهمم خواندیم که مثلی دریا و موج دریا، موج دریا همان دریاست، دریا همان موج است به اعتبار شکن شکن شدنش می گوئیم امواج و الا یک حقیقت است که این حقیقت هم دریاست و هم موج دریاست و اشتراک در حقیقت دارند، این عبارت را از ممد الهمم به تفصیل اول بحث خواندیم، حال از فردا مدارک فراوانی که در این زمینه از بیانات ابن عربی است برای مسئله عینیت تا آنجایی که «سبحان الذی خلق الاشیاء و هو عینها».

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ